

## کریستوفر لاش و فرهنگ خودشیفتگی

نوشته حسین پاینده

کریستوفر لاش، نظریه پرداز اجتماعی و استاد تاریخ در دانشگاه راجستر آمریکا، کتاب بسیار معروف خود، فرهنگ خودشیفتگی، را نخستین بار در سال ۱۹۷۹ منتشر کرد. نظرات لاش در این کتاب موجی از اظهار نظرهای گوناگون و بحثهای ثانوی توسط ارباب نظر را موجب گردید، به نحوی که فرهنگ خودشیفتگی به سرعت در فهرست کتابهای پرفروش قرار گرفت و تا به امروز بارها توسط ناشران مختلف در غرب تجدید چاپ شده است. گرچه لاش متعاقباً کتابهای دیگری نیز نوشت (از جمله نفس کمینه، که همان مضمون فرهنگ خودشیفتگی را دنبال می‌کند)، اما شهرت خود را اساساً مدیون فرهنگ خودشیفتگی است.

بر نهاد اصلی لاش در فرهنگ خودشیفتگی این است که فرهنگ غرب را بحرانی همگانی فراگرفته است. لاش این بحران فرهنگی را ناشی از آنچه «بحران اعتماد» می‌نامد می‌داند: به سبب وقایعی از قبیل شکست آمریکا در جنگ ویتنام و رکود اقتصادی و قریب الوقوع بودن پایان منابع انرژی طبیعی، راهبران سیاسی جامعه به آینده خوشبین نیستند و، به طریق اولی، اعتماد مردم به خرد راهبران جامعه سلب شده است. قوت گرفتن احزاب کمونیستی و احیای جنبشهای هودارا فاشیسم در اروپا، همگی نشانه‌هایی هستند که از همین بی‌اعتمادی حکایت می‌کنند. یکی دیگر از نشانه‌های این بحران، نامربوط تلقی شدن تاریخ با وضعیت امروزی بشر است. لاش در مقدمه کتاب فرهنگ خودشیفتگی راجع به اینکه در گذشته چه تصویری درباره تاریخ وجود داشت و اینکه چرا آن تصور اکنون دیگر هواخواهان چندانی ندارد، ضمن نقل قول از تاریخ‌نگار برجسته دیوید دونالد، مبنی بر اینکه تاریخ «بی‌ربط» شده است، می‌نویسد: «تاریخ‌نگاران در گذشته بر این اعتقاد بودند که انسانها از اشتباهات قبلی خود درس عبرت می‌گیرند. اکنون که آینده جامعه انسانی مشقت‌بار و

نامطمئن به نظر می‌رسد، گذشته نیز "نامربوط" به نظر می‌آید، حتی برای کسانی که زندگی خود را وقف تحقیق دربارهٔ این گذشته می‌کنند» (لش، مقدمه، ۱۴). به موازات این قطع ارتباط با تاریخ، در ادبیات نیز با دنیای ملموس و عینی قطع ارتباط شده است، به نحوی که متن دیگر بازنمایی واقعیت محسوب نمی‌شود، بلکه بازتابی است از دنیای درون ذهن هنرمند. لش در مؤخره‌ای که برای چاپ مجدد فرهنگ خودشیفتگی در سال ۱۹۹۰ نوشته است، به زوال اهمیت خانواده در غرب اشاره می‌کند (فرایندی که به اعتقاد او بیش از یکصد سال از شروع آن می‌گذرد)، و می‌افزاید که در جامعهٔ معاصر، نظام آموزشی و رسانه‌ها و «مشاوران خانواده» اقتدار والدین را غصب کرده‌اند. برخلاف گذشته، این والدین نیستند که در مورد نحوهٔ تربیت کودکان تصمیم می‌گیرند، بلکه این موضوع توسط نهادهای یادشده به خانواده دیکته می‌شود. از مجموع این بحثها، لش نتیجه می‌گیرد که به دلیل این بحران همگانی فرهنگی، دنیای مدرن در حالی به پیش می‌رود که به آینده هیچ امید دیگری ندارد.

لش استدلال می‌کند که این تحولات گسترده، پیامدهای روانی خاص خود را به دنبال داشته‌اند. فرهنگ خودشیفتگی، در واقع، تحلیلی از این پیامدها ارائه می‌دهد. به عبارتی، این کتاب کاوشی است در خصوص بُعد روانشناختی تحولات عمده‌ای که در ساختار اقتدار فرهنگی در جامعهٔ معاصر صورت گرفته است. لش در این کاوش از مفاهیم روانکاوی فرویدی بهره می‌گیرد و به این سبب چه‌بسا این پرسش برای خواننده مطرح شود که وی چگونه این تناقض را حل می‌کند که روانکاوی به ضمیر ناخودآگاه فردی می‌پردازد و حال آنکه موضوع بررسیهای اجتماعی، رفتار جمعی انسانهاست؟ برای این پرسش، لش دو پاسخ دارد: نخست اینکه، روانکاوی در عین متمرکز کردن توجه‌اش به فرد، از تحلیل فرایندهای اجتماعی غافل نیست. در واقع، تحلیل رفتار افراد جامعه، جنبه‌هایی از سازوکار رفتار جمعی در آن جامعه را معلوم می‌کند. دو دیگر اینکه، شخصیت فردی، باز تولید فرهنگ جامعه است. فرض بنیادین لش در این کتاب این است که بین نوع شخصیت آحاد هر جامعه با فرهنگ آن جامعه و ملزومات آن فرهنگ، تناسبی وجود دارد. به سخن دیگر، الگوهای خاص هر جامعه برای تربیت فرزندان و فرایند اجتماعی شدن آنان، از فرهنگ همان جامعه نشأت می‌گیرد و شخصیت فرد را با هنجارهای اجتماعی سازگار می‌کند.

مقاله «خودشیفتگی در زمانهٔ ما» که در این شمارهٔ ارغنون منتشر شده، فصل دوم کتاب فرهنگ خودشیفتگی است. در این مقاله، لش تبیین جدیدی از خودشیفتگی به دست می‌دهد که از یک سو با دریافت عامیانهٔ این مفهوم («خودمحوری» یا «تحسین خود») تفاوت دارد، و از سوی دیگر به منزلهٔ پدیده‌ای اجتماعی و فرهنگی، به مدرنیته ربط داده شده است. وی استدلال می‌کند که بیماریهای

روانی در هر دوره‌ای نمایانگر ساختارهای مَنیش افرادی است که در آن دوره زندگی می‌کنند. در دورهٔ فروید، اغلبِ روان‌رنجوریها از سرکوب غرایز سرچشمه می‌گرفت و لذا او بیشتر با بیمارانی سروکار داشت که برای مثال دچار وسواس یا هراسهای بی‌دلیل و یا عارضه‌های جسمانی بودند، اما این ناراحتیها در واقع شکلی دگرگون‌شده از اضطرابهای ناشی از سرکوب شدید غرایز بود. لیکن بیماری غالب در جامعهٔ مدرن، با روان‌رنجوریهای دورهٔ فروید فرق دارد؛ اکنون اختلالات شخصیت، یا به طور اخص «خودشیفتگی»، مشخصهٔ بارز اکثر کسانی است که از ناراحتی روانی رنج می‌برند.

مانند برخی دیگر از اصطلاحات روانکاوانه (از قبیل «عقدهٔ ادیپ» و «عقدهٔ الکتر»)، خودشیفتگی (نارسیسیسم) نیز منشأی غیرروانکاوانه و در واقع ادبی دارد. در اسطوره‌های رومی آن‌گونه که اُوید آنها را ثبت کرده است، نارسیسوس پسری است بس خوش‌سینما که بسیاری کسان آرزوی وصالش را دارند. نارسیسوس به شانزده سالگی می‌رسد، اما کماکان از دیگران دوری می‌جوید و حتی به احساسات تحسین‌کنندگان خویش نیز بی‌اعتنا می‌ماند. تا اینکه یک روز دختری به نام اکو او را می‌بیند. اکو را الهه‌ای به نام جونو از قدرت تکلم به شیوهٔ آدمیان محروم کرده است و او فقط می‌تواند گفته‌های دیگران را تکرار کند. بدین ترتیب، گرچه اکو به نارسیسوس دل می‌بازد، اما از بیان عشقِ خود ناتوان است. او فقط به این دل خوش می‌دارد که همه‌جا به دنبال نارسیسوس برود و او را نظاره کند. یک روز نارسیسوس هنگام عبور از بیشه‌ای با دریافتن اینکه کسی او را تعقیب می‌کند، رو برمی‌گرداند و با صدای بلند می‌پرسد «آیا کسی آنجا هست؟» اکو مشتاقانه کلمهٔ آخر در جملهٔ نارسیسوس را تکرار می‌کند و می‌گوید «هست!» اما نارسیسوس وقتی اکو را از نزدیک می‌بیند، او را از خود می‌راند و اکو دلشکسته از آنجا می‌رود. نارسیسوس همچنان به دیگر هواخواهان خود نیز بی‌اعتنایی می‌کند، تا اینکه یکی از این دلشکستگان روزی نفرین‌کنان خطاب به او می‌گوید: «امیدوارم خودت هم عاشق شوی و هرگز به وصال معشوق نرسی.» این نفرین به این شکل محقق می‌شود که یک بار نارسیسوس هنگامی که برای نوشیدن آب از برکه‌ای خم شده است، تصویر خودش را بر سطح آب می‌بیند و آنچنان به خود دل می‌بازد که نمی‌تواند چشم از خویش برگیرد و نهایتاً به روایتی – در آن برکه غرق می‌شود.

فروید اصطلاح خودشیفتگی (نارسیسیسم) را نخستین بار در مقالهٔ مهم خود با عنوان «پیش‌درآمدی بر خودشیفتگی» (۱۹۱۴) به تفصیل مورد بحث قرار داد، مقاله‌ای که به اعتقاد جیمز استراچی (ویراستار سرشناس ترجمهٔ انگلیسی آثار فروید) «یکی از محورهای تطور دیدگاههای» فروید است (فروید ۱۹۹۱ الف: ۷۵). لش در نوشتهٔ خود به این مقاله و اهمیت آن اشاراتی می‌کند، اما

طبیعتاً به توضیح مشروح در مورد بحثهای فروید نیازی نمی‌بیند. در اینجا ذکر برخی نکات اصلی بحث فروید به اختصار برای خوانندگان فارسی‌زبان شاید به درک بهتر مقاله‌اش کمک کند. فروید در مقاله خود بین دو گونه خودشیفتگی تمایز می‌گذارد: «خودشیفتگی اولیه» و «خودشیفتگی ثانوی». در نظریه فروید، گونه نخست خودشیفتگی در مرحله‌ای از رشد نیروی شهوی (libido) حادث می‌شود و آن زمانی است که کودک خویشتن را مصداق محبوب (love-object) خود قرار می‌دهد. در بدو تولد، کودک از تمایزگذاری بین خود و دنیای پیرامون عاجز است و لذا مصداق امیالش (object)، نفس خودش است. هم به سبب این فقدان تمایز بین نفس و «دیگری» (Other) است که کودک تصور می‌کند گریه کردنش سبب رفع گرسنگی اوست (به عبارت دیگر، چون کودک مادر را بخشی از وجود خود می‌پندارد، توجه مادر به رفع نیازهای او - از قبیل تغذیه و عوض شدن کهنه‌اش - را نشانه توانایی خودش به انجام هر کاری تصور می‌کند). چنانچه کودک مراحل رشد را به شکلی هنجارمندی طی کند، به تدریج متوجه این موضوع می‌شود که دنیای پیرامون، وجودی مستقل از او دارد و بدین ترتیب بین نفس و «دیگری» فرق قائل می‌شود. پیامد درک این تمایز این است که نیروگذاری روانی (cathexis) او در نفسش به آرامی جای خود را به نیروگذاری روانی در مصداق امیال می‌دهد. نقطه اوج این رشد هنجارمند پس از سن بلوغ و در بزرگسالی فرامی‌رسد، یعنی زمانی که فرد عاشق می‌شود. پس کسی که قادر به عاشق شدن نیست، در واقع به نوعی بیماری روانی مبتلاست زیرا هنوز نمی‌تواند نیروگذاری روانی خود را به کسی غیر از خودش معطوف کند. عشق نشانه سلامت روان است، یا به تعبیر فروید: «برای بیمار نشدن باید عاشق شویم، و اگر بر اثر سرخوردگی عاجز از عاشق شدن باشیم، آنگاه حتماً بیمار خواهیم شد» (همان منبع: ۷۸). گونه دوم خودشیفتگی به سبب معکوس شدن جریان نیروگذاری روانی از مصداق امیال به «خود» (ego) ناشی می‌شود. به عبارت ساده‌تر، شخص مبتلا به خودشیفتگی ثانوی، نیروی شهوی خود را از دنیای بیرون به درون (نفس) خویش معطوف می‌کند. به این ترتیب می‌بینیم که در بحث فروید راجع به خودشیفتگی، نکته اساسی و مهم انتخاب مصداق امیال است. وی آنچه را خود «مسیرهای منتهی به انتخاب مصداق امیال» می‌نامد، اینگونه خلاصه می‌کند:

شخص به دو صورت می‌تواند عشق بورزد:

۱. برحسب شکلی که مبتنی بر خودشیفتگی است:

الف) خصائل فعلی خودش (به عبارت دیگر، شخص عاشق خودش می‌شود)،

ب) خصائل قبلی خودش،

ج) خصائلی که مایل است داشته باشد،

د) کسی که قبلاً بخشی از خود او بوده است.

۲. برحسب شکلی که مبتنی بر تکیه گاه‌جویی (وابستگی عاطفی) است:

الف) آن زنی که او را تغذیه می‌کند،

ب) آن مردی که او را مراقبت می‌کند. (همان منبع: ۹۰)

به اعتقاد فروید، عشق تکیه‌گاه‌جویانه زمانی به وجود می‌آید که غرایز جنسی از غرایز «خود» (ego-instincts) استقلال پیدا کند ولی در عین حال حاکی از وابستگی اولیه شخص به مادرش باشد. در عشق مبتنی بر خودشیفتگی، به جای مادر این نفس خود شخص است که الگویی برای انتخاب مصداق امیالش می‌شود. این شکل اخیر از عشق را بیمارگونه باید تلقی کرد، چرا که عشق ورزیدن به دیگران را ناممکن می‌کند.

لش در مقاله خود اساساً به خودشیفتگی ثانوی نظر دارد، اما برخلاف شیوه‌ای که فروید در «پیش‌درآمدی بر خودشیفتگی» در پیش می‌گیرد، آن را با اشاره به عطف نیروی شهوی از دنیای بیرون به دنیای درون شخص تبیین نمی‌کند. وی ابتدا ضمن جدل با اریک فروم و سایر نظریه‌پردازانی که «منتقدان متأخر خودشیفتگی نوین» می‌نامدشان، بین مفهوم روانشناختی خودشیفتگی و مفهوم عامیانه «خودخواهی» تمایز قائل می‌شود و در گام بعدی، ریشه‌های فرهنگی این بیماری را بر می‌شمرد، ریشه‌هایی که به اعتقاد او عمیقاً با مدرنیته و نحوه زندگی و کار در جامعه مدرن پیوند دارد. نشانه‌های خودشیفتگی نوین برای روانکاوی امروزی، جدید و بی‌سابقه به نظر می‌آید: خودشیفتگان دوره و زمانه ما افرادی کیسل و دلمرده و افسرده‌اند که زندگی خود را بی‌هدف و حتی بی‌ارزش می‌بینند؛ غالباً خود را به انواع بیماریهای جسمی مبتلا می‌دانند و لذا دائماً احساس اضطراب دارند؛ زمانی که دیگران از آنها تعریف و تمجید می‌کنند، اندکی تسکین می‌یابند، اما به طور کلی از برقراری روابط عمیق عاطفی با دیگران عاجزند و لذا از زندگی خود لذت نمی‌برند و شادکام نیستند. لش در بحث مبسوطی راجع به زمینه‌های بروز خودشیفتگی، دیوانسالاری و ازدیاد تصاویر در فرهنگ معاصر را به عنوان دو عامل اصلی این بیماری ذکر می‌کند.

از آنچه گفته شد چنین بر می‌آید که وجه افتراق رهیافت لش و فروید به مفهوم خودشیفتگی این است که یکی از راه تحلیل فرهنگی (یعنی با استناد به فرایندهای اجتماعی در جامعه مدرن) آن را تبیین می‌کند، حال آنکه دیگری آن را ماحصل فرایندهایی کاملاً درونی (یعنی فرایندهای درون روان فرد) می‌داند. این جمع‌بندی، چنانچه نظریه فروید در خصوص خودشیفتگی را به برنهادهای مقاله «پیش‌درآمدی بر خودشیفتگی» منحصر کنیم و تطور بعدی آراء او را در نظر نگیریم، البته درست است. در واقع فروید در آن مقاله، خودشیفتگی اولیه را مرحله‌ای از رشد می‌داند که بین

خودکامجویی (autoeroticism) و نیروگذاری روانی در «مصدق محبوب» حادث می‌شود و خودشیفتگی ثانوی را نیز صرفاً با اشاره به فرایندهای روانی و نحوه ارتباط قبلی فرد با والدینش تبیین می‌کند و، به عبارت دیگر، اوضاع اجتماعی را در بروز آن دخیل نمی‌داند. لیکن فروید بعدها - بویژه در کتاب معروف تمدن و ناخرسندیهای آن (۱۹۶۱) - توجه خود را هرچه بیشتر به عوامل بیرونی و بویژه به پیامدهای تمدن و تعامل نفس و جامعه معطوف کرد. در نقد مقاله لث می‌توان گفت که این موضوع در بحث او پیرامون خودشیفتگی تقریباً به کلی مسکوت مانده است، به نحوی که وی هیچ اشاره‌ای به تمدن و ناخرسندیهای آن نمی‌کند. همان‌گونه که در زیر استدلال خواهد شد، رهیافت فروید به خودشیفتگی در آثار بعدی‌اش بیشتر بر تحلیل رابطه فرد و جامعه مبتنی است تا نظریه پردازی صرف در خصوص مراحل رشد روانی فرد.

در تمدن و ناخرسندیهای آن، فروید به منظور معین کردن اینکه فرهنگ مدرن چگونه به آسیب روانی در فرد منجر می‌شود، دیدگاههای روانکاوانه را به مسائل اجتماعی اعمال می‌کند، به این صورت که الگوی رابطه فرزند و والدین را که در آثار قبلی‌اش پرداخته بود، به تعامل فرد و جامعه تعمیم می‌دهد. همان‌گونه که فروید اشاره می‌کند، «جای پدر یا هر دوی والدین را جامعه بزرگتر انسانی گرفته است» (فروید ۱۹۹۱، ب: ۶۲). اقتدار مستبدانه پدر / جامعه، فرد را وامی‌دارد که به مجموعه مشترکی از هنجارها تن دردهد، و سرنوشت فردی که آن هنجارها را زیر پا می‌گذارد تا غرایزش را به شیوه‌ای که خود می‌پسندد ارضاء کند مانند سرنوشت کودکی است که به دور از چشم پدر و مادر در انجام همان کاری افراط می‌ورزد که والدینش منع کرده‌اند. به عبارت دیگر، وی یقیناً دچار اضطراب خواهد شد و احساس گناه خواهد کرد. بدین ترتیب، با «قیاس بین فرایند تمدن و مسیر رشد فردی»، فروید به این نتیجه می‌رسد که «جامعه نیز فراخودی [super-ego] می‌پروراند که پیشرفت فرهنگی با تأثیرپذیری از آن صورت می‌گیرد» (همان منبع: ۷۸).

به اعتقاد فروید، جامعه مدرن ماهیتی سرکوبگرانه دارد، زیرا فرد را ملزم می‌کند که اختیار خود را به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند تفویض نماید. در واقع، به نظر فروید، آنچه وی «گام اساسی به سوی تمدن» می‌نامد، صرفاً پس از این تفویض اختیار می‌تواند برداشته شود (همان منبع: ۳۲). به این دلیل، اشتباه است اگر تصور کنیم که تمدن برای بشر آزادی را به ارمغان آورده است؛ بلکه تمدن با قرار دادن یک شرط (ادغام در جامعه) که شادکامی فرد منوط به تحقق آن است، در حقیقت آزادی بشر را محدود کرده است.

تمدن نه فقط آدمی را از حفظ هویت فردی محروم می‌کند، بلکه همچنین بیماری خودشیفتگی را نیز موجب می‌شود. برای درک این موضوع که منظور فروید از «خودشیفتگی» دقیقاً چیست و

روش او در تبیین این مفهوم و نیز معنایی که برای آن قائل می‌شود با نظریه قبلی او در مقاله «پیش‌درآمدی بر خودشیفتگی» چه تفاوت بنیادینی دارد، باید به سؤالی - و نیز پاسخی - اشاره کنیم که او در فصل دوم تمدن و ناخرسندیهای آن مطرح می‌کند. پرسش فروید این است: انسانها از زندگی چه می‌خواهند و به چه چیز نائل می‌شوند؟ به زعم فروید، پاسخ تردیدناپذیر این سؤال این است که «انسانها در تکاپوی نیل به شادکامی‌اند؛ آنها می‌خواهند شادکام شوند و شادکام بمانند» (همان منبع: ۱۳). لیکن تحقق این هدف ازلی به تعویق می‌افتد، زیرا آدمی از سه طرف دائماً در معرض محنت قرار دارد: از طرف بدنش، دنیای بیرون، و نیز از روابطی که با سایر اعضای جامعه دارد. این آخرین سرچشمه محنت انسان (روابط اجتماعی)، در نزد فروید واجد کمال اهمیت است و شالوده نظریه متأخر او درباره خودشیفتگی را شکل می‌دهد.

فروید در مورد اینکه فرد چگونه ناخودآگاهانه می‌کوشد تا از محنت مصون بماند چندین روش را برمی‌شمرد: روی آوردن به مشروبات الکلی، کشتن غرایز، جابه‌جایی نیروی شهوی (به مدد «والایش» یا «تصعید» sublimation)، ارضاء طلبی از توهمات که تخیل آدمی می‌پرورد، و غیره. اما علاوه بر این روشها، فروید روش دیگری را نیز ذکر می‌کند که به اعتقاد او از همه مؤثرتر است:

یک روش دیگر، تأثیری بسزاتر و کاملتر دارد. در این روش، واقعیت یگانه دشمن فرد و منشأ همه محنتها تلقی می‌شود. با این محنتها به هیچ روی نمی‌توان به زندگی ادامه داد، و لذا اگر فرد بخواهد به هر شکلی شادکام باشد، جز قطع همه روابطش با واقعیت چاره‌ای ندارد. (همان منبع: ۱۸)

بدین ترتیب، به گمان فروید، با ناسازگاری هرچه بیشتر دنیای بیرون با ارضاء نیازهای غریزی، سرنوشت محتوم فرد این است که همه توجه خود را به دنیای درون خودش معطوف کند. فروید در بخش دیگری از کتابش، بر همین نکته با صراحت بیشتری تأکید می‌گذارد:

عملیترین تدبیر برای محفوظ ماندن از محنتی که ممکن است از روابط انسانی متوجه آدمی شود انزوای اختیاری است، یعنی اینکه انسان با مردم نجوشد. آن شادکامی که از این راه حاصل می‌آید... شادکامی آرامش است. چنانچه انسان بخواهد مشکل را بکشد و تنها حل کند، در برابر دنیای دلهره‌آور بیرون، فقط با روی گرداندن از آن دنیا می‌تواند از خویش دفاع کند. (همان منبع: ۱۴)

انزوای اختیاری، نجوشیدن با دیگران، دست‌یازی به شادکامی به مدد آرامش، دنیای دلهره‌آور بیرون، روی گرداندن از دنیا - اینهاست عباراتی که فروید تمدن و ناخرسندیهای آن برای توصیف خودشیفتگی به کار می‌برد. بدین ترتیب، خودشیفتگی پیامد تعامل تنش‌آمیز و تشویش‌انگیز نفس

فردی و جامعه است. در مقاله «پیش‌درآمدی بر خودشیفتگی»، فروید بحث خود را با شرح فرایندهای درونی آغاز کرد که ضرورتاً به خودشیفتگی منجر می‌شوند و در پایان به رابطه فرد خودشیفته با دنیای بیرون پرداخت؛ حال آنکه وی در اینجا شیوه استدلال خود را وارونه می‌کند، یعنی نخست تعامل فرد با دنیای بیرون را توضیح می‌دهد و سپس با توصیف فرایندهای بیمارگونه درونی که از این تعامل منتج می‌شوند، به بحث پایان می‌دهد. پس می‌توان نتیجه گرفت که رهیافت فروید به خودشیفتگی در اواخر عمر او دچار تحولی مهم شد، یعنی زمانی که وی توجه خود را از مسائل مربوط به روان‌رنجوری فردی به مسائل کلیتر در خصوص تمدن و فرهنگ و بیماری اجتماعی معطوف کرد. این همان عطف توجهی است که در مقاله کریستوفر لاش مسکوت مانده، اما در بحث بدیع او درباره خودشیفتگی در دوره و زمانه ما مشهود است.



ژوهرشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی-تخصصی روانشناسی

مراجع:

- Freud, Sigmund. "On Narcissism: An Introduction". 1914. Trans. Angela Richards. *On Metapsychology*. Ed. James Strachey. The Penguin Freud Library. Vol. 11. London: Penguin, 1991.
- \_\_\_\_\_. *Civilization and Its Discontents*. 1961. Trans. Joan Riviere. *Civilization, Society and Religion*. Ed. James Strachey. The Penguin Freud Library. Vol. 12. London: Penguin, 1991.
- Lasch, Christopher. *The Culture of Narcissism: American Life in An Age of Diminishing Expectations*. 1979. New York: Norton, 1991.